



مأموریت‌های دولت در حوزه رفاه و تأمین اجتماعی

• دکتر وحید محمودی

اشاره:

آنچه در پی می‌آید متن سخنرانی دکتر وحید محمودی عضو هیات علمی دانشگاه تهران، عضو شورای عالی تأمین اجتماعی و معاون تحقیقات، آموزش و ترویج وزارت تعاون تحت عنوان مأموریت‌های دولت در حوزه رفاه و تأمین اجتماعی است که به تاریخ بیست و یکم مهرماه سال جاری در محل سازمان بیمه خدمات درمانی ایراد شده است:

چالش‌های اقتصادی خود در پیش گرفتند و بعد به علت توفیقات نسبی، این سیاست توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای کشورهای در حال گذار تجویز شد. نهایتاً سیاست‌های تعدیل نتوانست انتظاراتی را که دولتمردان و مردم از تصمیم‌گیری و جهت‌گیری‌های این بسته سیاستی داشتند، برآورده کند و حاصل آن در کشورهای در حال گذار، افزایش فقر، نابرابری و شکاف طبقاتی بود. سپس اندیشمندان توسعه که در رأس آنها جوزف استیگلیتز و

آمارتیاسن برندگان جایزه نوبل قرار داشتند به نقد نگاه‌های اجماع واشنگتنی پرداختند که حاصل مطالعات آنها به «اجماع پست واشنگتنی» موسوم شد.

برای توضیح این نظر لازم می‌دانم نگاهی مندولوژیک به بحث داشته باشیم. اساساً در دانش‌شناسی و روش‌شناسی اقتصاد باید به این نکته قایل باشیم که می‌بایست الزامی بین راه و هدف وجود داشته باشد. به عبارتی، اگر می‌خواهیم به چشم‌انداز مشخصی از توسعه نایل شویم، ارتباط بین راه و هدف باید مشهود باشد یعنی جوهرهای هدف باید در راه مشهود باشد. لذا اقتصاددانان پست واشنگتنی معتقدند که نمی‌توان صرفاً با دیدگاه‌های رشدگرایی که توجهی به نیروی انسانی، منزلت انسانی، و نیز توجهی به مشارکت مردم ندارد، به اهداف توسعه نائل شویم. آنها معتقدند که دیدگاه‌های گذشته حالتی انتزاعی و منفک را بین راه و هدف قائل می‌شدند و نهایتاً این وعده را

داریم، چالش‌های اقتصادی ما چیست؟ و از همه مهمتر نظریه‌ها و رویکردهای توسعه چه کمکی می‌توانند به ما بکنند؟ نگاه‌های جدید به توسعه را بشناسیم و این که چگونه می‌توانیم برای رسیدن به چشم‌انداز از این دیدگاه‌ها کمک بگیریم. خوشبختانه در رویکردهای نوین به توسعه نوعی همگرایی در دیدگاه‌ها و نظریه‌های اندیشمندان توسعه مشاهده می‌شود. اگر به نظریه‌های توسعه نگاه داشته باشیم، مشاهده می‌کنیم که روند دیدگاه‌های اندیشمندان توسعه به تدریج به یک همگرایی می‌رسد. در حال حاضر دیدگاه‌های غالب و نوینی را در عرصه توسعه شاهد هستیم.

یکی از آخرین دیدگاه‌هایی که در عرصه توسعه مطرح شده رویکردهای نئوکلاسیکی است که به «اجماع واشنگتنی» موسوم شده و در واقع همان سیاست‌های تعدیل اقتصادی است که ابتدا کشورهای اروپایی و آمریکا برای رفع

قبل از این که به اصل موضوع بپردازیم لازم است مقدمتاً حول چند محور نکاتی را به عرض برسانم. نکته اول مربوط به چشم‌انداز بیست ساله توسعه کشور است. اساساً ما برای اولین بار اقدام مثبتی را انجام دادیم و پذیرفتیم که یک اقتصاد در بُعد ملی خود برای دستیابی به اهداف رسالت و هدف مشخص و تعریف شده‌ای داشته باشد.

لازم می‌دانم در اینجا یاد کنم از زنده‌یاد دکتر حسین عظیمی که پیشنهاد تدوین چشم‌انداز را به دولت دادند و بر اساس توصیه اولیه

ایشان بود که چشم‌انداز ۲۰ ساله توسعه کشور تدوین شد.

نکته مهم این است که در درجه اول بدانیم که چه نوع توسعه‌ای را می‌خواهیم و به کجا می‌خواهیم برسیم؟ سپس با مشخص بودن چشم‌انداز و هدف، رویکردها، استراتژی‌ها، نهادها، ساختارها و فرآیندهای مناسب برای دستیابی به هدف موردنظر را مشخص کنیم. آن چه که از چشم‌انداز مراد نظر است اینست که ما توسعه‌ای را می‌خواهیم که توأم با عدالت اجتماعی باشد، توسعه‌ای را می‌خواهیم که یک نگاه رحمانی و اخلاقی با آن همراه باشد. در عین حال ما می‌بایست از نظر مبانی علمی و فنی تولید هم به روز شویم، به عبارتی به دنبال یک جامعه اخلاقی با مبانی علمی و فنی تولید مدرن هستیم که انتظار کمی هم نیست.

برای دستیابی به این چشم‌انداز در وهله اول باید ببینیم که در کجا قرار

می‌دادند که اگر ما با رویکردهای خشن و رشدگرا به سمت توسعه‌یافتگی حرکت کنیم، در نهایت میوه‌های توسعه سرریز خواهد شد و همه افراد و آحاد جامعه از مواهب رشد بهره‌مند خواهند شد، اما تجربه چنین چیزی را نشان نداد و بنابراین دیدگاه‌های جدید به این نکته اشاره دارند که اگر خواهان توسعه توأم با اخلاق و برقراری عدالت اجتماعی هستیم برای تدوین هر استراتژی و برنامه توسعه‌ای باید گام‌های ما ناظر بر آثار هدف باشد.

یکی از دیدگاه‌های بسیار شاخص در نظریه‌های جدید رویکرد «توسعه به مثابه آزادی» آمارتیا سن است. آمارتیاسن - تنها آسیایی برنده جایزه نوبل می‌گوید که توسعه عصاره امکاناتی آزادی است و گسترش آزادی هم هدف و هم ابزار اصلی توسعه است. وی آزادی را به پنج دسته تقسیم می‌کند: آزادی‌های سیاسی، امکانات و تسهیلات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، تضمین شفافیت و نظام حمایتی، بنابراین نظام حمایتی یا تأمین اجتماعی، یکی از انواع آزادی‌هاست که عصاره این نوع آزادی به همراه چهار نوع دیگر، توسعه را به ارمغان می‌آورد.

اساساً برای اینکه به هدف مطلوب خود نایل شویم باید مفهوم و مراد ما از توسعه روشن باشد، چون اگر ما توسعه‌نیافتگی را معادل پایین بودن درآمد سرانه بدانیم، لاجرم استراتژی ما این خواهد بود که بتوانیم رشد اقتصادی بالاتری را بدست بیاوریم و اگر توسعه‌نیافتگی را در صنعتی نبودن خلاصه کنیم، باید استراتژی توسعه صنعتی را تدوین کنیم و یا اگر توسعه‌نیافتگی را معادل ناآزادی بدانیم - آزادی به معنا و مفهوم وسیعی که مراد آمارتیاسن است لاجرم استراتژی ما رفع ناآزادی‌ها خواهد بود. نتیجه اینکه باید تکلیف خودمان را با دانش‌شناسی و مفهوم توسعه و چشم‌انداز توسعه‌ای که داریم مشخص کنیم. جالب است که گویی ناخواسته این همگرایی نه تنها بین اندیشمندان توسعه روی مفهوم توسعه حاصل شده، بلکه بین نظریه‌های توسعه و چشم‌انداز ما و اصول و ارزش‌های اخلاقی که به آن اعتقاد داریم

نیز حاصل شده است. برای مثال، در دیدگاه آزادی محور، حتی پدیده‌هایی مثل قحطی و مانند آن که انسان را دچار محرومیت اقتصادی می‌کند، به نوعی ناآزادی محسوب می‌شود. تفاوت بارز این رویکرد با دیدگاه‌های رایج در تئوری‌های اقتصادی این است که تأکید عمده تئوری‌های پیشین بر رشد اقتصادی بوده و حتی اگر به تأمین اجتماعی، آموزش، بهداشت و سایر مقوله‌های دیگر هم به تدریج تأکید شده و نقش آنها را حائز اهمیت دانستند باز با زاویه یک نگاه ابزاری بوده است، به عبارتی آنها را ابزارهایی برای ایجاد سلامت فیزیکی و جسمانی در انسان می‌دانستند تا انسان بتواند در خدمت فرآیند رشد قرار بگیرد. یعنی هدف اصلی باز هم ساماندهی توسعه با یک دیدگاه رشدگرا بوده است.

اما رویکرد آزادی محور این پنج نوع آزادی را هم ابزار و هم هدف توسعه می‌داند. بنابراین باید مشخص باشد که چه نوع توسعه‌ای را می‌خواهیم، توسعه‌ای که بتواند این ناآزادیها را برطرف کند و ما را به سمت جامعه مدرنی هدایت کند که توأم با عدالت اجتماعی، اخلاق و کرامت و منزلت انسانی باشد. یعنی توسعه اساساً بسط دامنه انتخاب آدمی است. توسعه برخورداری از زندگی دلخواه برپایه هویت فرهنگی هر جامعه است.

نکته دوم درخصوص عدالت اجتماعی است. چون دغدغه اصلی ما بحث عدالت است و شاه‌بیت فلسفه تشکیل وزارت رفاه و تأمین اجتماعی نیز کمک به تحقق عدالت اجتماعی است، باید این نکته را عرض کنم که به نظر بنده تعریف عدالت با توجه به مطالعاتی که درخصوص دیدگاه اندیشمندان توسعه از جمله «سن» داشته‌ام بهتر است بر مبنای رویکرد قابلیت یا پایه اطلاعاتی قابلیت صورت بگیرد، چون عدالت زمانی تحقق می‌یابد که به تحقق رشد و تولید قابلیت در انسان توجه کنیم و تمام انسانها نیز از امکاناتی که موجب رشد استعدادها و قابلیت‌ها می‌شود استفاده کرده باشند. این دیدگاه که هرگونه ناآزادی را مترادف با بی‌عدالتی بدانیم و هرگونه بی‌عدالتی را نقض آزادی به شمار آوریم تا حد زیادی موضوع

تعارض تاریخی عدالت و آزادی را در ادبیات فلسفی و تاریخی کم رنگ می‌کند، زیرا همواره اذعان می‌شود که برقراری عدالت می‌تواند موجب محدود کردن آزادی برخی از افراد جامعه شود و از سوی دیگر آزادی عدالت را تهدید می‌کند، در حالی که تعریف «سن» از آزادی بر پایه قابلیت، تا حد زیادی تعارضات موجود را حل می‌کند، چرا که اگر هر انسانی از فرصتهایی که زمینه‌ساز رشد قابلیت‌های اوست محروم شود، عملاً دچار ناآزادی شده و عدالت در حق او اجرا نشده است. بنابراین از این منظر هم این پیوستگی را بین رویکردهای جدید توسعه و مقوله عدالت اجتماعی می‌بینیم.

به عنوان نکته سوم باید اشاره کنم، دولت و بازار دو بازوی اصلی هر جامعه هستند که می‌توانند خلق خدمت نموده و رفاه اجتماعی را تأمین کنند. شاید لازم نباشد که درخصوص ضرورت نظام بازار و جوهره اصل رقابت صحبتی به میان آید. همه دیدگاه‌های اقتصادی و دیدگاه‌های جدید توسعه هم بر اصل رقابت تأکید داشته‌اند و هم نظام بازار را به عنوان نظامی که باید همه جوامع رفاه اجتماعی و توسعه خود را بر پایه قانونمندیهای آن برقرار کنند، مطرح می‌کنند. تردیدی نیست که دولت‌ها می‌بایست رفاه اجتماعی و توسعه را در قالب نظام بازار جستجو کنند، اما در این امر نیز تردیدی نیست که نظام بازار نارسائیهایی از جمله عدم تولید کالاهای عمومی، فقر و نابرابری و لزوم دخالت دولت به علت شکست بازار را در بردارد. دولت باید بتواند آن دسته از آثار جانبی را که بخش خصوصی محض به بار می‌آورد و میزان فقر و نابرابری که از طریق سازوکار بازار حادث می‌شود را جبران و مهار کند. بالطبع همین ضرورت دخالت دولت نارسائیهایی را هم به دنبال دارد که عدم کارایی و گسترش دولت و هزینه‌های سرسام‌آور آن، گسترش فساد و رانت‌خواری و از همه مهمتر افزایش سرسام‌آور هزینه‌های تأمین اجتماعی و برنامه‌های مبارزه با فقر از آن جمله است.

نکته دیگری که می‌خواهم به آن اشاره

کنم موضوع تامین اجتماعی و دولت رفاه است. اشاره داشتیم که نارسائیهای نظام بازار طلب می‌کند که دولتها دخالت کرده و هزینه‌های ناشی از نظام بازار را جبران کنند. گسترش تولید صنعتی مدرن و لزوم خدمات رفاهی و امنیتی یکی از دلایل حرکت دولتها به سمت تامین اجتماعی است. علاوه بر شرایطی که شکست بازار ایجاد می‌کرد، خود دولتهای محلی هم تحت شرایطی و بر حسب اقتضائات و وضعیت سیاسی - اجتماعی خود به نوعی به روشهای وسیع‌تر تامین اجتماعی جهت ایجاد آرامش در جامعه دامن زده‌اند تا بتوانند منفعت‌های سیاسی خودشان را پی بگیرند.

به هر حال، پرهیز کردن از تبعات منفی فقر و جنگ و همین طور دادن پاساخی به سوسیالیسم از جمله فلسفه‌های توجه به دولت رفاه و تامین اجتماعی بوده است. دولتهای رفاه شاید به عنوان یک الگوی مطلوب بودند که توانستند مجموعی از نگاههای سوسیالیستی و نگاههای مبتنی بر نظام بازار باشند و در عین حالی که نظام اقتصادی خودشان را بر مبنای نظام بازار تنظیم می‌کنند، از طریق نگرش دولت رفاه نیز یک تعادل و تنظیم بخشی را در جامعه ایجاد کنند. اما با توجه به آنچه گفته شد؛ یعنی چشم‌انداز توسعه کشور و رویکردهای جدیدی که به توسعه وجود دارد می‌خواهم این سؤال را مطرح کنم که آیا ما می‌خواهیم به این سمت برویم که یک دولت رفاه داشته باشیم؟ و یا اینکه یک دولت کارآمد و توسعه‌ای داشته باشیم؟ هر کدام از این دو لاجرم یک نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی می‌خواهد ولی قطعاً نوع نگاه و استراتژیهایشان متفاوت خواهد بود. من جمله‌ای را از "آنتونی گیدنز" برایتان قرائت می‌کنم:

«دولت رفاه هر چند از یک طرح سوسیالیست سرچشمه نگرفته ولی بیش از پیش به مدار سوسیالیست دست کم از نوع اصلاح طلبانه آن سوق داده شده است. بر این اساس دولت رفاه اندیشه‌های دولت سوسیالیستی را بازتاب می‌کند. ولی حتی از این مهمتر، این دولت اکنون بخشی از

یک تلاشی تاریخی است که تاریخ مصرف آن منقضی شده است.» وی جمله دیگری دارد که می‌گوید: «کار برای کسانی که می‌خواهند کار کنند، مجازات برای کسانی که نمی‌خواهند کار کنند و نان برای کسانی که نمی‌توانند کار کنند.» می‌دانیم که دولتهای رفاه به این سمت رفتند که کار برای کسانی که می‌خواهند کار کنند، و نان برای کسانی که نمی‌خواهند کار کنند و نمی‌توانند کار کنند.

دولتهای رفاه را کشورهای اروپایی به خوبی تجربه کرده‌اند و این تجربه پیش روی ماست چه به عنوان کسانی که شهروند آن جوامع بوده‌اند و چه کسانی که تاریخ دولت رفاه را مطالعه کرده‌اند. به هر حال به نظر بسیاری از اندیشمندان، حفاظت از دولت رفاه برای یک دولت متمدن ضروری است و نیازمندان و بیماران را نباید به حال خود رها کرد بلکه باید از طریق اقدامات حکومتی به آنها فرصت داد تا زندگی رضایت بخشی را ادامه بدهند. اما بحث این است که آیا نگاه ما به دولتهای رفاه یک رویکرد کلاسیکی باشد یا رویکردی براساس الزامات و اقتضائات یک دولت کارآمد و توسعه مدار. ما می‌بایست نظام رفاهی و چارچوب مأموریت‌های رفاهی خودمان را تنظیم کنیم و در این میان به نظر می‌رسد که باید از حرکت به سمت یک دولت رفاه به معنی کلاسیکی آن پرهیز کنیم.

به عنوان نکته بعدی باید مروری بر کارکردهای تامین اجتماعی داشته باشیم. کارکردهای تامین اجتماعی به صورت خلاصه عبارتند از: برآورد نمودن توزیع اولیه امکانات و فرصتها در نظام بازار، فقرزدایی، مبارزه با نابرابری، حفظ و ایجاد سرمایه انسانی، حفظ، ایجاد و بازسازی سرمایه اجتماعی. اگر به این ۴ کارکرد بسنده کنیم، اهمیت نظام تامین اجتماعی برایمان روشن خواهد شد. هر اقتصادی برای اینکه سامان پیدا کند نیازمند سه سرمایه انسانی، اجتماعی و فیزیکی است. تامین اجتماعی به خوبی این امکان و این قابلیت را دارد که بتواند سرمایه انسانی را تقویت کرده و زمینه‌های همگرایی اجتماعی و بازسازی سرمایه اجتماعی را نیز فراهم نماید.

بنابراین از این منظر توجه ما به کارکردهای نظام تامین اجتماعی حایز اهمیت است. اما این نظام چالشهای خاص خود را نیز دارد. در بخشهای قبلی اشاره کردیم به افزایش هزینه‌های تامین اجتماعی به عنوان یکی از مواردی که می‌تواند به عنوان یک چالش مطرح باشد. کاهش درآمد و تشدید هزینه‌های رفاهی به عنوان یک نارسایی است که همگی به آن واقف هستیم. برای اینکه فقر و نابرابری از بین برود نظامهای حمایتی تامین اجتماعی داریم که کارکرد آن باعث بهبود تغذیه، بهداشت و وضع فقرا شده و این فرایند منجر به افزایش سلامتی، طول عمر، امید به زندگی و کاهش مرگ و میر می‌شود و در نتیجه دوره طولانی عمر پس از بازنشستگی، افزایش نسبت پیران به جوانان و افزایش نسبت بیکاران به کارکنان را خواهیم داشت. این فرآیند نیز باعث افزایش رشد انتظارات، گسترش انواع خدمات، گسترش پوشش جغرافیایی و گروههای اجتماعی اقتصادی می‌شود و نهایتاً افزایش هزینه‌های درمانی، افزایش دوره برخورداری از مزایای تامین اجتماعی، کاهش درآمد و افزایش هزینه‌ها را به دنبال خواهد داشت. نتیجتاً، در اینجا می‌توان از کاهش تلاش و انگیزه‌های فردی، تشویق بیکارگی، افزایش سطح انتظارات، ناکارایی دستگاه عریض و طویل در آن حوزه‌ها، عدم توفیق مقبول در کاهش فقر و نابرابری و اعتراض مالیات‌دهندگان و پرداخت‌کنندگان حق بیمه به عنوان نارسایها و چالشهای نظام تامین اجتماعی نام برد، که اینها به نوعی به بحث دولت رفاه برمی‌گردد.

در اینجا خوب است مثالهایی هم از افزایش هزینه‌های تامین اجتماعی بزنیم، ما با یک کاهش ۱۸ درصدی افراد آماده کار تا سال ۲۰۵۰ در اروپا مواجه هستیم و اگر این روند ادامه پیدا کند پوشش هزینه‌های تامین اجتماعی غالب GDP آنها را می‌بلعد. در دو دهه گذشته کاهش نسبت منابع و مصارف سازمان تامین اجتماعی در ایران از ۲/۱۱ به ۱/۴۷ و کاهش نسبت پرداخت‌کنندگان حق بیمه به مستمیری‌بگیران از ۱۷ به ۶/۷ درصد

در گذار توسعه‌ای توجه جدی داشته باشیم.

باتوجه به آنچه گفته شده انتظار ما از وزارت رفاه و تامین اجتماعی چیست؟ ماموریت اصلی وزارت رفاه و تامین اجتماعی به عنوان دبیرخانه شورای عالی رفاه و تامین اجتماعی معطوف به صیانت و رهبری سرمایه انسانی و کمک به شکل‌گیری و تقویت سرمایه اجتماعی است. بنابراین اولین انتظاری که از این وزارتخانه می‌رود حمایت و کمک رسانی به آحاد جامعه به عنوان سرمایه‌های انسانی است.

بدون شک تک تک افراد جامعه در فرآیند توسعه نقشی را ایفا می‌کنند، چه مثبت چه منفی. اما اگر در یک نظام سیاست‌گذاری توجه محوری به سرمایه انسانی باشد، تمام افراد از قبل از تولد تا تکامل سنی تحت مدیریت و صیانتی قرار خواهند داشت که به نظر می‌رسد متأسفانه نظام سیاستی مشخصی که بتواند این هدف را تامین کند در جامعه ما موجود نیست و انتظار این است که این وزارتخانه به کمک سایر وزارتخانه‌های متولی رفاه اجتماعی بتواند با نگاه به عزت و کرامت انسانی و رشد و ارتقاء قابلیت‌های انسانی این مهم را به انجام رساند. در اینجا باز لازم می‌دانم برگردم به نکته اول مورد بحث که در دیدگاههای قدیم توسعه سرمایه و پس‌انداز موتور و محرک رشد و توسعه به حساب می‌آمدند ولی در رویکرد آزادی محور توسعه، موتور محرک توسعه را رشد و تقویت قابلیت‌های انسانی تشکیل می‌دهد. این رویکرد معتقد است هر جامعه‌ای که بتواند قابلیت‌های انسانی خود را تقویت کند خواهد توانست در شرایط امروز جهانی به رقابت با سایرین بپردازد. اگر شرایط امروز جهان و جهانی سازی را یک فرآیند بدانیم، در این فرآیند کسی و جامعه‌ای موفق خواهد شد که قابلیت و توانمندی بیشتری داشته باشد. بنابراین قابلیت انسانی موتور محرک توسعه و کاتالیزور حرکت توسعه‌ای است و باید در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های ما در هر حوزه‌ای اعم از حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و...

متأسفانه ما یک ممیزی بهره‌وری روی منابع بودجه‌ای خود در کشور چه در حوزه رفاه و تامین اجتماعی و چه در سایر حوزه‌ها نداریم. یعنی این n ریالی که به حوزه‌های مختلف دولتی و بخش عمومی تخصیص می‌دهیم، صرفاً از نظر دیوان محاسبات و بخشهای حسابرسی کنترل می‌کنیم که آیا این پولی که هزینه شده سالم هزینه شده یا نه؟ ولی هیچ نهادی برای پاسخگویی به بهره‌وری منفی سرمایه و بهره‌وری پایین نیروی کار مشخص نشده است چون ممکن است پولی سالم هزینه شود اما بهره‌وری آن بسیار نازل باشد. این موضوع می‌طلبد که سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و دولت به سمتی بروند که بودجه را برنامه‌ای کنند.

که اتفاقات رخ بدهند و بعد آن شرایط را رسیدگی و مدیریت کرده و هزینه‌هایی را که ناشی از مسائل و نارساییهای نظام بازار است تامین می‌کنیم. اما اگر دیدگاه ما براساس نگاههای جدید به توسعه تغییر کند، تامین اجتماعی نقش و وزن بسیاری پیدا خواهد کرد، چرا که امروزه نقش انسان که در دهه ۶۰ به عنوان یکی از عوامل دست‌چندم تولید به حساب می‌آمد ارتقاء پیدا کرده، به گونه‌ای که نیروی انسانی یا رویکرد توسعه انسانی در جایگاه یک تئوری توسعه نشسته است. به عبارتی در گذر تاریخ نگاه به انسان ابتدا به عنوان عامل دست‌چندم تولید، سپس عامل دست اول تولید بوده و بعد از آن نیز در دهه ۶۰ بحث سرمایه انسانی و در دهه ۹۰ بحث شاخص توسعه انسانی و رویکرد آزادی محور توسعه مطرح شد که انسان و منزلت انسان را در جایگاه هدف توسعه قرار می‌دهد.

بنابراین اگر این دیدگاه اخیر را بپذیریم و تامین اجتماعی را به عنوان یکی از بازوهای پنج‌گانه آزادیهای ابرازی در نظر بگیریم نگاه ما به تامین اجتماعی می‌بایست تغییر کرده و بپذیریم که نگاهی فعال نسبت به تامین اجتماعی داشته باشیم. برای عملی کردن توسعه به مفهوم نوین و رویکردهای جدید آن و برای رسیدن به چشم‌انداز توسعه کشور لازم است جایگاه تامین اجتماعی را به لحاظ نهادی ارتقاء داده و به وزن و اهمیت آن

را شاهد بوده‌ایم. بنابراین سؤال این است که چه دلایلی باعث بحران در نظامهای حمایتی می‌شود؟ تغییر در ساختارهای جمعیتی، افزایش نسبت تعداد پیران به جوانان، کاهش زاد و ولد، کاهش افراد در سن کار، افزایش نسبت مستمری‌بگیران به پرداخت‌کنندگان حق بیمه، گسترش نظام حمایتی و پوششهای وسیع درمانی، بلاهای طبیعی، ملاحظات اقتصادی، مقررات ناقص و بازنشستگی زودرس و رقابای انتخاباتی و افزایش سطح انتظارات. همینطور آن چه که به عنوان راهکارهای مقابله با چالشهای نظام حمایتی رایج است عبارتند از: افزایش سهم حق بیمه، افزایش سن بازنشستگی دوره کار، محدودیت در پوششهای تامین اجتماعی، خصوصی‌سازی و کاهش نقش سازمانهای دولتی به خصوص در بخش درمان.

بنابراین ملاحظه می‌شود اساساً دیدگاههای گذشته توسعه دیدگاههای اقتصاد محور بودند و تمامی آنها تامین اجتماعی را به عنوان ابزار کار خود و به عنوان تعدیل‌کننده نظام بازار می‌خواستند، نگاهها نگاههای منفعل بوده و اقدامات انجام گرفته نیز منفعلانه بوده است. به این معنی که به نظام تامین اجتماعی در حد تقلیل‌دهنده نارساییهای بازار نگاه شده است و مدیریت بحران هم معطوف به خطر و رسیدگی پس از وقوع بوده است، به عبارتی ما می‌گذاریم

عنصر قابلیت انسانی به عنوان کاتالیزور نقش داشته باشد. به عبارتی فرآیند توسعه را به گونه‌ای سازمان دهیم که منجر به رشد و تقویت قابلیت‌های انسانی شود. در همین راستا جمله‌ای از ویکتور هوگو است که می‌گوید: «به سان پرنده‌ای باش که بر شاخه‌ای سست و نازک می‌نشیند و با وجودی که احساس می‌کند شاخه دارد می‌لرزد بی‌پروا به آواز خواندن ادامه می‌دهد و از این بابت نگرانی ندارد زیرا که مطمئن است بال و پر دارد.» یعنی هر انسانی اگر قابلیت داشته باشد، در هر تخصصی و حرفه‌ای، قادر خواهد بود که اثربخش باشد.

اگر می‌بینیم در نظام اداری ما در حوزه‌های مختلف اقتصادی چالش‌های زیادی وجود دارد بخشی از آن به همین قابلیت انسانی برمی‌گردد. اگر از فردی که به واقع توانمند است در هر مسند، حرفه یا مکانی عذر او را بخواهند، نگرانی ندارد چون قابلیت و بال و پر دارد و می‌تواند در جای دیگری تولید ارزش و خدمت کند و رفاه فردی خود را هم تامین کند. اگر قابلیت را موتور محرکه توسعه بدانیم جمع قابلیت‌ها باعث افزایش رفاه فردی و رفاه جمعی خواهد شد. بنابراین یکی از مأموریت‌های اصلی وزارت رفاه و تامین اجتماعی به سیاست‌های توانمندسازی و ارتقاء قابلیت‌های انسانی برمی‌گردد.

بحث برابری فرصت یا برابرتر کردن فرصت‌ها و مقوله‌های حمایت و توانمندسازی یکی از محورهای است که این وزارتخانه می‌بایست به آن بپردازد. برابری فرصت‌ها اعم از برابری درآمدها و ثروت است و تنها موجب کاهش شکاف اقتصادی نمی‌شود بلکه درآمدها در واقع از الزامات و راهبردهای تحقق برابری فرصت‌هاست. لذا قبل از معرفی الزامات و راهبردها که معطوف به برابری فرصت‌هاست باید توجه داشته باشیم فرصت عبارت است از اینکه همه بتوانند درآمد لازم را برای یک زندگی دلخواه کسب کنند.

می‌دانیم یکی از مقوله‌های کیفیت رشد این است که چه درصدی از افراد جامعه در رشد اقتصادی مشارکت دارند که این موضوع به یکی از آزادی‌های پنج‌گانه

برشمرده شده یعنی «امکانات و فرصتهای اقتصادی» برمی‌گردد. فرصت به معنای این است که همه بتوانند مشارکت اجتماعی و سیاسی داشته باشند (یعنی آزادی سیاسی)، فرصت به معنای این است که همه بتوانند از امکانات آموزشی و بهداشتی برخوردار شوند (یعنی فرصت‌های اجتماعی)، فرصت به این معناست که همه بتوانند از حقوق خود دفاع کنند و جلوی اجحاف در مورد خود را بگیرند (یعنی مقوله تضمین شفافیت)، و فرصت به این معناست که همه بتوانند در مواجهه با بحرانهای طبیعی و اقتصادی وضعیت نسبی خود را حفظ کنند (یعنی نظام حمایتی). برای مثال شما در جامعه‌ای مثل اروپا که برابری فرصت وجود دارد در خانه‌ای نشسته‌اید، صبح بستجی نامه‌ای می‌آورد و باز می‌کنید و می‌بینید سه چک به اسم شما صادر شده مثلاً ۱۵،۰۰۰، ۲۰،۰۰۰ یا ۳۰،۰۰۰ پوند که شما می‌توانید به عنوان وام دریافت کنید، این یعنی برابری فرصت‌ها برای همه، ولی کسی می‌تواند از این فرصت‌ها استفاده کند که قابلیت‌های لازم برای استفاده از این پول را داشته باشد. بنابراین در دیدگاه عدالت اجتماعی هم نگاه‌های ما باید معطوف به برابری فرصت‌ها در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی باشد تا نیاز به اقدامات حمایتی و اجتماعی کمتر شود.

در مقولات رفاه و تامین اجتماعی نگاه ما باید به گونه‌ای ساماندهی شود که ایجاد و بازسازی سرمایه انسانی و مدیریت بحران معطوف به منشاء خطر و پیشگیری کاهش نهایی هزینه‌ها در رأس قرار گیرد. اشاره کردم که سیاست مجموعه رفاه و تامین اجتماعی باید به اقدام به موقع قبل از وقوع خطر و بحران و اقدامات پیشگیرانه معطوف باشد. مثالهایی از سیگار، آلودگی هوا، ایمنی کار، جاده‌ها و... می‌توان مطرح کرد که هر کدام اقدامات پیشگیرانه مشخصی دارند که در نهایت موجب کاهش هزینه‌های بالای درمان و تامین اجتماعی خواهند شد.

مایلم مثال دیگری در این زمینه درخصوص میزان آسیب‌پذیری جامعه از

نظر تامین اجتماعی و امنیت شرایط مادی را در یکی از استانها مطرح کنم. سال گذشته فردی که دارای ظاهری مذهبی بوده و در دوره‌های دانشجویی افراد را به جمع‌کران می‌برده و معنویت خاصی هم در وی ظاهر بوده به بهانه سال خدمتگزاری به مردم می‌گوید امسال سال خدمتگزاری است و من برای خدمتگزاری آمده‌ام و ماشین پیکان را به قیمت ۴ میلیون و پراید را به قیمت ۵ میلیون به شما می‌دهم. در ظرف یکسال وانیدی ۶۰ میلیارد تومان از مردمی که اکثر آنها هم فقیر و محروم بودند دریافت می‌کند و بعد فرار می‌کند. در میان آنها از معلم بازنشسته و ۳۰ سال خدمت کرده با تحصیلات کارشناسی ارشد تا فرد بی‌سوادی که تمام داراییش ۵ تا بز و میش بوده، وجود داشته است. یعنی شرایط جامعه از نظر تامین اجتماعی به گونه‌ای است که افراد جامعه با حداقل‌های رفتار اقتصادی هم آشنا نیستند. تمام این افراد بدون این که حتی تضمینی گرفته باشند و سندی در دستشان باشد پولشان را به این فرد داده بودند و الان که از آنها می‌پرسی چیزی برای ارائه در دست ندارند، به عبارتی ما در جامعه خود حداقل‌های رفتار اقتصادی را بلد نیستیم و نمی‌دانیم ریسک کردن چیست و ریسک کردن با دیوانگی و اینکه پول را بدون سند دست دیگران بدهی فرق دارد. برخی از این افراد به لحاظ درآمدی وضعیتشان خوب بوده و بالای خط فقر هم قرار دارند اما این شرایط و قابلیت را ندارند که بتوانند پول خودشان را حفظ کنند. فردی که در جامعه شهری و مدرن زندگی می‌کند حتی اگر درآمدش هم زیر خط فقر باشد این امکان و آگاهی را دارد که بتواند در یک فضای مناسب فعالیت اقتصادی کرده و در آرامش باشد تا تمام مبلغی را که حاصل تلاش ۳۰ ساله او بوده هدر نرود.

بنابراین چالشها در این حوزه‌ها بسیار زیاد است یا در بحث پیشگیری که بیشتر مربوط به بیمه‌های بازرگانی است، در کشورهای توسعه یافته برای مثال پلیس در جاهایی می‌ایستد که در دید راننده باشد، حال اینکه پلیس ما در جایی می‌ایستد که راننده او را نبیند و پنهان

می‌شود تا خلاف، تصادف، مرگ و میر و صدمات اتفاق بیفتند و بیمه متحمل هزینه‌های بالا منهای مخارج انسانی و سایر مسائل گردد. محاسبه‌ای که بیمه در جاده قزوین به رشت انجام داده بود نشان می‌داد که اگر پلیس در مکانهای توقف کند که قبلاً در آنها تصادفی رخ داده و راننده‌ها قادر باشند که پلیس را ببینند، چقدر می‌تواند باعث کاهش هزینه بیمه‌های بازرگانی و تامین اجتماعی شود. بنابراین، تامین اجتماعی باید در حوزه‌هایی شامل نظام رفاهی کارآمد، سازماندهی خدمات پراکنده، مدیریت منابع دولتی و غیردولتی، نظام رفاه و تامین اجتماعی، سیاستگذاری در حوزه فرابخشی و هماهنگی با سایر دستگاهها جهت تحقق توسعه انسانی، برابری فرصتها، رشد قابلیت‌ها و غیره تحقیق کرده و اقدام نماید.

برای پیشگیری از وقوع خطر و هزینه‌های مترتب بر آن، گسترش پوشش جغرافیایی خدمات تامین اجتماعی، ثبات و پایداری سیاستها و اقدامات در ایجاد رفاه ذهنی (که یک موردش را مثال زدیم) و سایر موارد، به چه الزامات و راهبردهایی نیاز داریم؟ اولین آنها تقویت رویکرد عدالت محوری در برنامه‌های توسعه است. اساساً برنامه‌های توسعه گذشته در کشور فاقد پارادایم مشخص توسعه‌ای و رویکرد مشخص بوده است. حتی در تدوین چشم‌انداز و برنامه چهارم توسعه نیز مبانی دوستان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی این بود که برنامه توسعه‌ای تدوین شده از دل مثالی در می‌آید که وضعیت حال، شرایط جهانی و ارزشها گوشه‌های آن را تشکیل می‌دهند و در واقع گوشه چهارم آن که مبانی علمی برنامه باشد مشهود نبود.

اساساً یکی از عواما اصلی کاهش بهره‌وری در اقتصاد به ویژه در حوزه‌های رفاه و تامین اجتماعی به فقدان رویکرد مناسب توسعه‌ای و پلات فرم مشخصی که براساس آن و روی آن بتوان برنامه‌های رفاه اجتماعی و سایر برنامه‌ها را سامان داد برمی‌گردد. در ۲۵ سال گذشته با وجود این که انقلاب اسلامی توجه ویژه‌ای به مقوله عدالت و رفاه اجتماعی و فقر و

نابرابری نشان داده و قانون اساسی ما نگرش دولت رفاه بر آن حاکم بوده، اما عملاً با این هزینه‌های گزاف در حوزه تامین اجتماعی و رفاه همچنان ضریب جینی (ضریب نابرابری) ما شبیه ۳۰ سال گذشته است و میزان فقر مطلق تغییری نکرده است. به عبارت دیگر، بهره‌وری منابع در این حوزه کم و نامتناسب با هزینه‌ها و امکانات بوده و اساساً توصیه و فلسفه تاسیس وزارت رفاه و تامین اجتماعی این بود که بتواند سازوکار و تمهیداتی بیندیشد که هزینه‌ها و بودجه‌های موجود در حوزه رفاه و تامین اجتماعی را هدفمند و کارآمد نماید. در عین حال ما با رویکردهای رشدگرا و اقتصاد محور نخواهیم توانست مأموریت‌های وزارت رفاه و تامین اجتماعی را به خوبی محقق کنیم و این رسالت اصلی وزارت رفاه و تامین اجتماعی است که این اندیشه را به دل دولت برده و به گوش مسئولین برساند که برنامه‌ای باید تدوین شود که جوهره عدالت در آن مشهود بوده، الزام راه و هدف در آن موجود باشد و مبتنی بر قابلیت‌های انسانی و برابری فرصتها باشد. ما نباید دوباره رویکردهای رشدگرایی اقتصاد تراوایی که در دوران سیاستهای تعدیل تجربه کردیم را مجدداً تجربه کنیم بلکه باید، به سمتی حرکت کنیم که فقط شعار عدالت را ندهیم و حضور عدالت را در برنامه‌های توسعه به عننه بیندیشیم. به نظر من تبیین صحیح جایگاه دولت در حوزه رفاه اجتماعی، تلاش در جهت ساماندهی نظامهای سستی رفاهی و NGOها و مهتاسی مجدد در حوزه‌های رفاهی معطوف به دولت یکی از مأموریت‌های اصلی وزارت رفاه و تامین اجتماعی به عنوان دبیرخانه شورای عالی رفاه و تامین اجتماعی است. یعنی ما باید تکلیفمان را مشخص کنیم که می‌خواهیم دولت رفاه باشیم یا دولت توسعه‌ای؟ و نظام تامین اجتماعی ما در جهت آن دولت توسعه‌ای باشد یا در جهت دولت رفاه کلاسیکی؟ در واقع در وهله اول وزارت رفاه و تامین اجتماعی باید جهت‌گیریهای خود را در این زمینه‌ها مشخص نماید و سپس براساس

جهت‌گیریهای خود مقولات پنج‌گانه رفاه را از نظر فرآیندی و ساختاری باز مهندسی نماید.

برای مثال حوزه‌های آموزشی ما حوزه‌ای نا کارآمد است و به قول مرحوم دکتر عظیمی در طول ۳۰ سال گذشته فئاریع‌التحصیلان دانشگاهها ۳۰ برابر شده‌اند ولی تولید سرانه تغییری نکرده است به این معنا که فارغ‌التحصیلان ما این قابلیت را نداشتند که در عرصه توسعه نقش‌آفرینی کنند و البته رشد قابلیت صرفاً معطوف به حوزه آموزشی نمی‌شود. اگر کسی از آزادی‌های سیاسی محروم باشد دچار محرومیت از قابلیت شده، اگر نتواند حرف خود را راحت در مطبوعات بگوید یا نتواند در آزمویهای مختلف برگزرا شده با فرصت برابری شرکت کند یا نتواند در فرصتهای اقتصادی مشارکت نماید دچار ناآزادی شده بالطبع این مسائل روی قابلیت او تاثیر می‌گذارد. بنابراین قابلیت انسانها وابسته به همان آزادیهای پنج‌گانه است. در نظام آموزشی ما که بخشی از فرآیند تربیت نیروی انسانی از بدو تولد تا دانشگاه و بازار به حساب می‌آید دچار نا کارآمدی هستیم. مدیریت‌ها سنفک هستند و نظام واحدی بر آنها حاکم نیست. در همه جای دنیا وزارت آموزش داریم، ولی در ایران پراکندگی آن زیاد است. وزارت آموزش عالی داریم، سازمانهای فنی و حرفه‌ای داریم و نیز سایر حوزه‌های رفاه اجتماعی که نیازمند یک مهندسی مجدد هستند. فرآیندهای مربوط به رفاه و تامین اجتماعی باید مشخص باشد، دولت باید کلان فرآیندهای خود را احصا کند و براساس آن مشخص شود که چه بخشی از این فرآیندها معطوف به رفاه و تامین اجتماعی است و طبیعتاً این حوزه چه ساختاری را طلب می‌کند. در این میان فرضاً بحث‌های جدی همانند (NHS) National health service چه نسبتی با حوزه‌های تامین اجتماعی یا حوزه‌های اشتغال و غیره به لحاظ فرآیندی پیدا می‌کند.

یکی از بحث‌هایی که باز هم به دولت برمی‌گردد، نسبت بودجه برنامه‌ای و هدایت استراتژیک نظام رفاهی است که

جزو مأموریت‌هایی است که در قانون رفاه و تأمین اجتماعی دیده شده است. می‌دانیم که وحدت مدیریتی بر نهادهای تأمین اجتماعی حاکم نیست. به عبارتی نهادهای مختلف و پراکنده‌ای وجود دارند که هم مأموریت‌های خاص خود را دارند و هم به لحاظ مدیریتی زیر نظر وزارت رفاه و تأمین اجتماعی نیستند و وظیفه برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری، هدایت، نظارت و کنترل آنها به این وزارتخانه داده شده است.

به نظر من یکی از لازمه‌های توفیق این وزارتخانه این است که نظام بودجه‌ریزی ما برنامه‌ای شود، و در این صورت است که کمیته امداد یا هر نهاد دیگری مکلف می‌شود که در قالب آن نظام بودجه برنامه‌ای پاسخگو باشد. متأسفانه ما یک ممیزی بهره‌وری روی منابع بودجه‌ای خود در کشور چه در حوزه رفاه و تأمین اجتماعی و چه در سایر حوزه‌ها نداریم. یعنی این ۱۱ ریالی که به حوزه‌های مختلف دولتی و بخش عمومی تخصیص می‌دهیم، صرفاً از نظر دیوان محاسبات و بخش‌های حسابرسی کنترل می‌کنیم که آیا این پولی که هزینه شده سالم هزینه شده یا نه؟ ولی هیچ نهادی برای پاسخگویی به بهره‌وری منفی سرمایه و بهره‌وری پایین نیروی کار مشخص نشده است چون ممکن است پولی سالم هزینه شود، اما بهره‌وری آن بسیار نازل باشد. این موضوع می‌طلبد که سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و دولت به سمتی بروند که بودجه را برنامه‌ای کنند و در آن صورت است که وزارت رفاه و تأمین اجتماعی می‌تواند متناسب با وظایف خود و به صورت استراتژیک مباحث نظام رفاهی را هدایت کنند.

همچنین، این وزارتخانه باید تکلیف خود را با فعالیت بخش‌های غیردولتی مشخص کند و قلمرو فعالیت بخش‌های خصوصی و تعاونی را در حوزه رفاه تبیین کند. چون اگر بخواهیم دولت، دولت رفاه نباشد لاجرم باید مأموریت‌هایی را در حوزه رفاه و تأمین اجتماعی به بخش‌های غیردولتی واگذار کنیم و مشخص شود که در چه حوزه‌هایی باید بخش خصوصی یا بخش تعاونی وارد شود. درخصوص بحث سیاست‌گذاری و

اقدامات لازم جهت افزایش درآمد و کاهش هزینه‌ها موارد زیر باید مدنظر قرار گیرند: نرخ‌های تعرفه حق بیمه، طول دوره بازنشستگی، محدود نمودن پوشش‌های غیرضروری تأمین اجتماعی، استفاده بهینه از منابع دولتی، تجهیز منابع غیردولتی، استفاده از منابع بیکار، خصوصی‌سازی به ویژه در بخش درمان و مدیریت استراتژیک بنگاه‌داری. در اینجا فقط به مورد آخر اشاره می‌کنم. همانطور که مستحضرید سازمان‌های تأمین اجتماعی به ویژه سازمان بازنشستگی کشوری درگیر فعالیتهای متنوع و گسترده اقتصادی هستند و تنوع آنها هم شاید اجتناب‌ناپذیر بوده و براساس مدیریت استراتژیکی نباشد، ولی برای استفاده بهره‌ور از منابع موجود و افزایش درآمدها جهت پاسخگویی به چالش‌های نظام تأمین اجتماعی این تنوع ایجاد شده را مورد بازبینی قرار دهد. این حوزه باید نظام بنگاه‌داری خود را بر مبنای مدیریت استراتژیکی هدایت کند و بداند در چه حوزه‌هایی می‌خواهد و استعداد دارد با رویکرد برنامه‌ریزی هسته‌ای بنگاه‌داری اقتصادی خود را ساماندهی کند.

به عنوان آخرین مورد، اشاره‌ای به انتظام بخشی بین بخش‌های واقعی اقتصاد و نظام تأمین اجتماعی نیز ضروری به نظر می‌رسد. بنده در عرایضم تأکید داشتم اگر ما همین طور بخواهیم نظام سنتی تأمین اجتماعی را بر مبنای شکست بازار پیش ببریم با چالش‌های زیادی مواجه خواهیم شد. مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی هم اخیراً گفته‌اند اگر با این روند پیش برویم تا سال ۱۳۸۹ سازمان تأمین اجتماعی ورشکست می‌شود.

بنابراین، حوزه‌های رفاه و تأمین اجتماعی و سیاست‌های ناظر به رفاه باید به گونه‌ای تنظیم شود که تأمین اجتماعی صرفاً در حوزه بیمه‌های اجتماعی جستجو نشود، بلکه در حوزه‌های واقعی اقتصادی جستجو شود. مثالهایی که زده شد نشانگر این است که اگر همیشه نگاهمان به مقوله تأمین اجتماعی در طرف حوزه اقتصاد اجتماعی یا بیمه‌های اجتماعی باشد با چالش مواجه می‌شویم و لذا باید تأمین اجتماعی را در حوزه

اقتصادی هم جستجو و دنبال کنیم؛ به عبارت دیگر وزارت رفاه و تأمین اجتماعی باید این حساسیت را داشته باشد که بازار کارکردش به گونه‌ای دوستانه باشد که آثار جانبی آن کمتر باشد. در این صورت بالطبع هزینه‌های تأمین اجتماعی کمتری خواهیم داشت. اساساً ما در حوزه هزینه‌های تأمین اجتماعی چه هدفی را دنبال می‌کنیم؟ اگر به دنبال دولت کارآمدی هستیم باید روز به روز هزینه‌های تأمین اجتماعی بیشتر شود یا کمتر؟ رسالت وزارت رفاه و تأمین اجتماعی به سمت بیشتر کردن هزینه‌هاست یا کمتر کردن آن؟ به نظر می‌رسد در حوزه‌های بیمه‌های اجتماعی سیاست باید به سمت کاهش هزینه‌ها باشد و ما منابع درآمدی کافی نداریم پس باید کاری کنیم که آثار نظام بازار کمتر باشد. در این راستا یکی از الزامات برمی‌گردد به رویکرد حاکم بر برنامه‌های توسعه که اشاره کردیم.

چشم‌انداز چه رویکردی می‌خواهد و الزام و راه و هدف چه باید باشد و نهایتاً یکی از حوزه‌هایی که در فضای آن کارکرد بازار دوستانه است، بخش تعاونی است. این بخش به دلیل خصلت و شرایطی که دارد زمینه مشارکت بیشتر افراد را فراهم می‌نماید بدین معنی که هر چه بیشتر توسعه پیدا کند و توازن مناسبی بین تعاونی و بخش خصوصی باشد، هزینه‌های تأمین اجتماعی کمتری لازم داریم چرا که کارکرد تعاون یک کارکرد دوستانه در نظام بازار است و آثار جانبی آن کمتر می‌باشد. لذا وزارت رفاه باید مطالعه کند و حساس باشد که جهت‌گیریهای دولت و نظام بازار و بخش‌های اقتصادی را چگونه باید تنظیم کرد که ماحصل آن کاهش هزینه‌های تأمین اجتماعی بوده و آثار جانبی کمتری در نظام بازار داشته باشیم و همینطور قابلیت‌های انسانی را در همه بخش‌های اقتصادی تقویت کند تا به جای اینکه درخت توسعه را با یارانه‌ها پایین بیاوریم که فقرا دستشان به آن برسد از طریق ارتقاء قابلیت‌های انسانی شرایطی را فراهم کنیم که دست آنها به میوه درخت توسعه برسد. این مهم باید در طرف حوزه‌های واقعی اقتصادی دنبال شود. ●